



سحرانی عناد

حاج حسین خوش بچه

## عناد

### بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليكم ورحمة  
الله وبركاته السلام على الحسين و على بن  
الحسين و اولاد الحسين و اهل بيت الحسين و  
رحمة الله و بركاته

رفقای عزیز، هر کس که کسی را دوست داشته باشد به  
فکرش است؛ مگر آن شخص را دوست نداشته باشد.  
دوستی چند جور است: اغلب ما یک دوستی [با یک نفر  
که] می کنیم، یک عناد داریم. به واسطه ای که به آن

عنادمان برسیم، با بعضی‌ها دوستی می‌کنیم؛ اما اگر ما واقع بخواهیم دوستی را محض خدا بکنیم، همیشه باید به فکر دوستان امیرالمؤمنین باشیم. الان من حساب کردم که الحمد لله همه شما یقین به ولایت دارید و ولایت را تصدیق کردید، حالا که یقین به ولایت دارید و ولایت را تصدیق کردید، یک امراضی به این ولایت می‌خورد، باید مواظب آن امراض باشید؛ چون که ولایت، حقیقت است، حقیقت مقصد خداست. حالا الحمد لله، شکر رب العالمین به شما داده شده است. ما نیامدیم بگوییم که راجع به این ولایت الان با شما [می‌خواهیم] صحبت کنیم؛ اما آمدیم صحبت کنیم که خدشه به این ولایت نخورد. همین طور که ما شما را

دوست داریم، ولایتتان را هم دوست داریم.

ما اگر بخواهیم که آنطور که خدا و پیغمبر می خواهد [باشیم]، باید ولایت شخص را بخواهیم نه شخص را. البته ما نباید حاضر باشیم که این شخص مثلاً خدای نخواسته، یک آسیبی به او برسد. ببینید من چه می گویم؟ این حرفها یک قدری فکر می خواهد. باید سرسری از آن نگذرید. اگر ما به بد یک مؤمنی راضی باشیم، مومن نیستیم؛ اما اگر شخص را بخواهی، ولایتش را باید بخواهی. من یک روایت برای شما بگویم که این حرف را قبول کنید. پسر نوح هیچ کاری نکرد، گناهی نداشت، گناهی نکرد. گنااهش این بود که امر پدرش را اطاعت نکرد؛ در صورتی که خدای تبارک و

تعالی قول به نوح داد خودت و اهل بیتت را حفظ می کنم. حالا که به حرف رفقای ناجور رفت، به او گفت بیا توی کشتی. [پسرش] نیامد. امر نبی را، امر پدرش را اطاعت نکرد. حالا تا می خواست غرق بشود، نوح گفت: خدا، پسر من! گفت: «إنک لیس من اهلک» چرا ما متوجه نیستیم؟ قربانتان بروم، فدایتان بشوم، ما اگر بخواهیم باید «إنک لیس من اهلک» نباشیم؛ یعنی اهل ولایت شویم. ما باید ولایت شخص را بخواهیم. اگر ولایت شخص را به غیر این بخواهیم، تو شخص پرستی. ما باید ولایت پرست بشویم. ولایت خداست، ولایت امر خداست، امر خدا، خداست. اگر من می گویم باید شخص پرست نباشیم، ولایت پرست باشیم؛ [چون]

ولایت، مقصد خداست.

ما عناد نباید داشته باشیم. عناد، چیز بدی است. حالا خدمت شما عرض می‌کنم. ببینید چطوری شده که بعضی‌ها عناد داشتند. عناد، خیلی بد چیزی است. عناد؛ یعنی مقصد آن شخص است. من می‌گویم مقصدت ولایت باشد. آن شخص یک مقصد دارد، مقصد آن شخص عناد است. من به این سبک صحبت می‌کنم؛ اما به قول یکی از رفقای عزیز من گفت: مقصد، گفت: مقصد. ما که حرفهای شما را مطیع هستیم، می‌گوییم مقصد. اینقدر ابعاد این بالا است، که آدم را گیج می‌کند. ببینید بعضی از اشخاص هستند که هنوز مشرف به اسلام نشدند، عناد ندارند؛ یعنی به غیر

ولایت، به غیر خدا مقصد و چیز دیگری ندارند. این آدم الان که به اسلام مشرف نشده، (رفقای عزیز، این خیلی با دقت [است] خواهش می کنم که عنایت بفرمایید. ما باید خیلی روی این حرف تکیه کنیم و یک قدری فکر کنیم؛ با اندیشه این را متوجه بشویم.) این شخص الآن مشرف به اسلام نشده، عناد ندارد. شما الان می توانی بگویی عنادش همان است که مشرف نشده است. نه، آن نیست، این مشرف به اسلام نشده، دارد پی حقیقت می گردد. یکی اش سلمان است، یکی اش بلال عزیز است. این بلال را آنجا بردند. آمده برود، دید پیغمبر اکرم دارد صحبت می کند. از پیغمبر خوشش آمده، آن جاذبه پیغمبر او را گرفت. به پیغمبر قسم، آن جاذبه

پیغمبر، هم «لا اله الا الله» است، هم «محمد رسول الله» است، هم «علی ولی الله» است؛ آن جاذبه پیغمبر است. اما هنوز به اسلام مشرف نشده، حالا او را بیابان می‌برند، از این ریگهای داغ می‌ریزند، دستهایش هم به این صورت می‌بندند. می‌گوید: محمد. این [بلال] اگر گفت محمد، به دینم قسم، عقیده ولایتی من این است، هم خدا گفته، هم علی گفته است. اما حالا می‌آید، ابابکر او را می‌خرد، به پیغمبر می‌بخشد. گویا حالا انگار مخرج شین نداشت، اینجور که حالا می‌گویند. علما، مهندسها بهتر از من می‌فهمند، [مخزن شین] نداشته، صدایش هم همچنین خوب نبود است. کجا پی صدا می‌گرددی؟ اگر صدا می‌خواهی برو دلکش دلت را هم می‌برد. پی



صدا می‌گرددی؟ آنها هم پی صدا می‌گشتند. تا [حتی] مشرکین آمدند، گفتند: این کلاغ سیاه اگر اذان نگوید، صبح نمی‌شود؟ پیغمبر گفت: نمی‌شود، آقا نشد. خدا یک عالمی را در اختیار بلال گذاشت. چه می‌گوییم؟ یک عالم در اختیار ولایت است. ولایت اشراف دارد به کل خلقت، بلال اشراف پیدا کرد صبح نشد. حالا آمدند عزّ و التماس کردند. گفت: اذان بگو. تا گفت: «اشهد أن لا اله الا الله، اشهد انّ محمداً رسول الله» به پاس احترام پیغمبر فوراً طلوع شد، طلوع صبح شد. بابا، چه می‌گوییم؟ کجای کار هستیم؟ این [بلال] عناد نداشته است.

سلمان مگر پدرش کافر نیست؟ اگر تاریخ این سلمان را

بخوانید، [می فهمید] چقدر این [سلمان] زحمت کشیده است. چقدر این را رنج دادند. او را توی چاه انداختند، یک لقمه نان به او می دادند. متوسل شد، از چاه نجات پیدا کرده، آمده گیریک راهب افتاده، آمده گیریک زن یهودی افتاده، چقدر رنج برده؟ اما حالا عناد ندارد. حرف من سر این است، حالا که عناد ندارد آمده مشرف به اسلام شده است. [پیغمبر] می گوید: «سلمان منی اهل البیت» رفقای عزیز، والله، به دینم قسم، به ایمانم قسم که حالا چه اندازه ای من ایمان دارم، به ایمانم قسم، می خواهم همه شما «سلمان منی اهل البیت» بشوید، اگر نه من اینطوری که حرف نمی زنم. من یک وقت تند حرف می زنم، خودم هم می دانم، تندی ام هم

دست خودم نیست. ببخشید الان جسارت می کنم. آدم یک پسر دارد، دلش می خواهد این رشد کند. اگر یک ذره ناراحت باشد، این ناراحت می شود. چرا؟ دوستش دارد، یکی خانمش را دوست دارد، واقع این خانم متدین است، متشرع است، [اگر خانمش] یک خرده ناراحت بشود، ناراحت است. بابا جان من، من اگر یک وقت ناراحت می شوم، می فهمم که یک اشتباه هایی است، دلم می خواهد شما رشد کنید. الان من می خواهم این را بگویم، رفقای عزیز باید خیلی با اندیشه فکر کنند. اگر هم حرفی دارند به من بزنند. من از شما خواهش می کنم، من را ادب کنید، واقع ادب کنید. حالا [یکی] «لا اله الا الله» گفته، «محمد رسول الله» گفته، اما

این عناد دارد. به عقیده ولایتی من، به دینم قسم، نه «لا اله الا الله» گفته، نه «محمد رسول الله» گفته است؛ عناد دارد. چرا؟ می خواهد به عنادش برسد. اینکه دارد می گوید عادتش است. اگر علی می گوید، محمد هم می گوید، تا حتی علی ولی الله هم بگوید عادتش است؛ چون که عناد دارد. عناد باید کنار برود. عناد؛ یعنی به قول ایشان، خواستش کنار برود، یک خواست داشته باشد، آن هم ولایت باشد.

حالا، مگر این عمرو ابابکر، نماز نمی خواند، روزه نمی گرفتند؟ جهاد نمی رفتند؟ حج به جا نمی آوردند؟ چطور اینها زندگی شان در فشار بود، خودشان را در فشار قرار می دادند، منافق بازی درمی آوردند. خیلی ابعاد

داشتند، یکی از زیارتنامه‌های این عمر این است که می‌گویند: ای کسی که شمشیر به کمر داشتی، دائم می‌گفتی یا رسول الله، امر بفرما؛ اما این مرتیکه عناد دارد. اصلاً به دینم، «لا اله الا الله» نگفته، به ایمانم قسم، عمرو ابابکر «محمد رسول الله» نگفتند؛ عناد دارد. عناد چیست؟ بی‌عنادی چیست؟ شما الان اگر خانمت درست می‌گوید، باید بگویی خانم درست می‌گویی، قبول کنی. ایشان هم اگر شما درست بگویی، باید قبول کند. بی‌عنادی [این است]، کسی که عناد ندارد، حق را باید بپذیرد. اگر کسی حق را نپذیرفت، این عناد دارد.

این همه پیغمبر اکرم تعریف حضرت زهرا را کرد؛ هر که

زهرا را اذیت کند، من را اذیت کرده، هر که من را اذیت کند، زهرا را اذیت کرده. زهرا سلام الله علیه است. خدا سلام به او می‌رساند، همین طور که پیغمبر سلام الله علیه است، والله، زهرا هم سلام الله علیه است. بروید تاریخات اسلام را ببینید. [خدا می‌فرماید: یا محمد، اگر تو نبودی زمین و آسمان را خلق نمی‌کردم، اگر علی نبود تو را خلق نمی‌کردم، اگر زهرا نبود تو و علی را خلق نمی‌کردم. زهرا؛ یعنی این. چه می‌روید، [توی] روضه گریه می‌کنید و یک خرده مین، مین می‌کنید. اول زهرا را بشناس، بعد گریه کن. اگر گریه می‌کنی، باید مال توهین زهرا گریه کنی. رفقای عزیز این هفته قتل حضرت زهراست؛ کشتند زهرا را.

تکرار می‌کنم، اگر پیغمبر، سلام الله علیه است، زهرا هم سلام الله علیه است. چرا پیغمبر سینه زهرا را می‌بوسد؟ سینه زهرا، ولایت است؛ والله، بالله، به زهرا قسم، پیغمبر ولایت را می‌بوسد، سجده به ولایت می‌کند. بفهمیم زهرا چیست. مگر تو اسمت را زهرا گذاشتی، زهرا شدی؟ پیرو زهرا شدی؟ ببین، چه از دهننت در می‌آید؟ آیا این حرفی که تو می‌زنی زهرا راضی است؟ تو باید پیرو زهرا باشی. بعضی‌ها از اسمان و شغلان می‌خواهیم استفاده مادی کنیم، وای به حال ما.

خود پیغمبر می‌گوید ام ابیها است، چه دارد پیغمبر می‌گوید؟ هر چیزی بقایش بر پدر است. بقای شما بر پدرتان است، فقط یک چیزی است که توی تمام خلقت

بقایش به پدرش نیست، آن هم خداست. «قل هو الله احد، الله الصمد، لم یلد ولم یولد، ولم یکن له کفواً احد» کفو نداری، از کسی زایید نشدی، از تو زاییده نشده است. کل خلقت باید زاییده شود. زهرا زاییده پیغمبر است، زهرا زاییده ولایت است. چه داری می گویی؟ به روح تمام انبیاء، اگر بگویی زهرا باید با وضو باشی. وضو یعنی چه؟ بروی دستهایت را بشویی؟ بله؟ اگر من می گویم باید با وضو اسم زهرا را بیاوری، باید از تمام دنیا و مافیهای دنیا دستت را بشویی، آن وقت بگویی زهرا. اینطور باید بگویی زهرا. زهرا یعنی این. اگر گریه می کنی، برای توهینی که به زهرا شد گریه کنی، این گریه است. چطور گریه می کنید؟ کجا می روید؟ یک



عده‌ای، دکان درست کردند. اگر روایت و حدیث هم می‌خواهید، حرف من را یک قدری قبول دارید، اما یک عده‌ای هستند صد در صد [قبول] ندارند، روحان را می‌گویم. یک عده‌ای هستید هنوز بد تزلزل‌هایی دارید. نمی‌توانید از تزلزلتان دست بردارید. اگر می‌گویم وضو؛ باید دست از تمام چیزها بردارید. برای توهینی که به زهرا شد گریه کنی. اگر روایت هم می‌خواهید این است که آقا امام حسن می‌گوید: مادر ما را، زهرا را کشتند، تمام ما را کشتند؛ یعنی ما دوازده امام، چهارده معصوم را کشتند. این است زهرا. مگر زهرا مضطر است که برایش گریه کنی؟ روایت صحیح داریم، یک نفس کشیده مسجد حرکت کرد؛ ستون‌هایش از زیرش آمد و شد

می کنند. روایت داریم تمام مدینه حرکت کرد، تمام خلقت حرکت کرد. گفت: زهرا، اگر نفرین کنی، زیر و رو می شوم. این است زهرا. اگر این نبود امیرالمؤمنین نمی گفت: سلمان جان، به زهرا بگو نفرین نکند، طیور در جو هوا هلاک می شوند؛ یعنی همه عالم نابود می شود. این است زهرا. چطور زهرا، زهرا می کنی؟ اول باید زهرا را بشناسی، بعد بگویی زهرا.

اتفاقاً روایت داریم، وقتی که زهرای عزیز را زدند کشتند، خدا می خواست تمام عالم را نابود کند. عالم، دیگر به درد نمی خورد. عالمی که زهرا را بکشند، به درد نمی خورد. یک عده ای کشتند، یک عده ای نگاه کردند. آخر، بابا جان، چرا فکر نمی کنید؟ چرا ما اندیشه نداریم؟

آیا زهرا از ناقه صالح کمتر است؟ وقتی او را کشتند، همه نابود شدند. زهرا یعنی این. بفهم زهرا کیست؟ ما زهرا را از یک ناقه صالح کمتر می دانیم! مقدسها کمتر می دانند، مهندسها کمتر می دانند. خدا می داند با جگر من چه می شود؟ چرا معرفت در حق زهرا نداریم. والله از زهرا را یک ناقه صالح کمتر می دانیم. شما چه می گوئید؟ آن وقت می گوئید چرا ناراحت می شود، تند حرف می زند؟ خدا می خواست به واسطه زهرا تمام خلقت را نابود کند. روایت داریم، [به خاطر] این چند نفری که رفتند به جنازه زهرا نماز خواندند، خدا گفت یا علی، همه خلقت را می خواستم نابود کنم، چون که حبیبه من را کشتند، یک عده ای نگاه کردند، یک عده ای مثل

حالا که می‌روید نماز جماعت، رفتند دوباره پشت سر این اقتدا کردند! این چند نفری که روایت داریم به زهرا نماز خواندند، خدا گفت: یا علی، به واسطه اینهایی که آمدند نماز خواندند و دل تو را یک خرده خوش کردند، زمین و آسمان و خلقت را نابود نکردم. به واسطه اینها که به زهرا نماز خواندند، رزق به تمام عالم می‌دهم. [حیات] تجدید شد. این زهراست.

حالا عناد، این دو تا، سوخته، آتش گرفته، [یعنی عمرو ابابکر] عناد دارند. نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، جهاد می‌روند، همه کارها را می‌کنند؛ [اما] حواسشان پیش عنادشان است؛ یعنی می‌خواهند به آن مقصد خودشان برسند. یکی از رفقای عزیز ما را ادب کرد، گفت: مقصد،

[می خواهند] به مقصد خودشان برسند، عناد دارند. همه این کارها را که کردند، حالا چه کردند؟ این زهرایی که این همه پیغمبر سفارش او را کرد، کشتند، زدند؛ چون که می خواهند به مقصد برسند. رفقای عزیز، این مقصد عناد است. [اینها] عناد دارند. والله، به دینم، نه، «لا اله الا الله» گفتند، نه «محمد رسول الله» رفقای عزیز، ببین، من چه می گویم؟ اگر ما هم عناد داشته باشیم، مشابه آن هاییم. آن ها عناد داشتند. عناد را کنار بگذار؛ یعنی حق را بپذیر، ولایت را بپذیر، حرف حق را بپذیر. عنادت را کنار بگذار. عناد، مثل یک بت می ماند. عناد، خدشه به ولایت می زند. حالا می گویی چه؟ حالا من روایت برای شما می گویم؛ ببین این بلعم کارائمه طاهرین را

می کرد؛ به سگ گفت آدم شو شد، به آدم گفت سگ شو شد. درست است؟ می دانید دیگر. اینکه قرآن است. قرآن را که قبول دارید. حالا عناد دارد. من مثال بزنم که جناب عالی ها، آقایان قبول کنند. [بلعم] عناد دارد. حالا روی فکر خودش دید اگر موسی بیاید، یک قدری دستگاهش به هم می خورد. اول سراغ خودش رفت، دید دیر گول می خورد، این بلعم هم مثل آدم شد. رفت سراغ زنش، زنش هم به او گفت که مگر خدا تورا مستجاب الدعوه نکرده؟ گفت چرا، گفت: خب، نفرین به او کن، سرگردان شود، موسی منصرف شود که توی این شهر بیاید. تو الان توی این شهر موقعیتی داری. بین، بابا جان، من می گویم تعریف نکنید، حرف نزنید.

خدا نکند آدم یک موقعیتی به هم بزند. این آقا مهندس یک موقعیتی دارد، آن موقعیت عناد است، آن موقعیت می شود مقصد ما. ما از آن موقعیت می خواهیم چه کار کنیم؟ می خواهیم به مقصد خودمان برسیم.

حالا بلعم دید یک مقصد دارد، یک موقعیتی دارد به آن مقصدش نمی رسد. به موسی نفرین کرد. حالا که نفرین کرد، چهل روز موسی سرگردان شد. گفت: خدایا، تو گفתי برو! گفت: من به بلعم قول دادم که مستجاب الدعوه باشد؛ اما چون که زیر بار تو نیامد و به تو نفرین کرد، حالا تو فردا شهر را پیدا می کنی. برو بگو سه تا دعا داری مستجاب می شود، باقی اش دیگر نمی شود. من به قربان این خدا بروم، باز هم حالا نفرین کرده به

پیغمبرش، امر پیغمبرش را هم اطاعت نکرده، ببین چقدر خدا خوب است. باز هم دارد یک فرصتی به او می دهد، باز هم دارد یک فرصت به او می دهد. ای به قربان این خدا بروم. رفقای عزیز، خدا می داند، خدا نمی خواهد ما بسوزیم. شما نمی دانید خدا چقدر خوب است. ببین حالا هم دارد به او فرصت می دهد. فوری ابلاغ نشد تو کافری. اما حالا چه کرد؟ حالا آمده، گفت: خدایا، این زن من را سگ کن. قوم و خویشها جمع شدند، گفتند: فلانی، آخر این همه با هم بودید، عروس دارید، چیز دارید [دعا کن خوب شود؟]. دعا کرد خوب شد. ببین، عناد چیست؟ بابا جان، ببین عناد چیست. قربانت بروم، عزیز من، [بلعم] مستجاب الدعوه است،



این همه دارد، حالا عناد تویش است، رفت درون آن . چون که به پیغمبر خدا نفرین کرد، رفت درون آن، کارساز شد. عناد کارساز شد. قربانتان بروم، فدایتان بشوم، عزیزان من، با فکر این حرفها را به خودتان بقبولانید. حالا زنش به او گفت که ما را که خلاصه کنف کردی. حالا دعا کن جوان بشویم با هم کیف کنیم. این یک دعا را هم کرد آن زن جوان شد، یک نگاه به او کرد، [دید] پیرو پاتال [است]، او را ول کرد و رفت. قرآن داد میزند؛ بلعم بی دین از دنیا رفت. چرا؟ تا آنجایی که نفرین به موسی نکرده بود، امر را اطاعت می کرد. نفرین که به موسی کرد، آن شد عناد. ما تمام باید در رهبری ولایت باشیم، عناد نداشته باشیم. عناد خدشه به ولایت

می خورد. عناد ولایت را از دست ما می گیرد. چرا؟ عناد مقصد توست. تو می خواهی به مقصد خودت برسی. من دوباره تکرار کنم، این عمر و ابابکر مقصد داشتند، جنگ می کردند، نماز می خواندند، «لا اله الا الله» می گفتند، پیش پیغمبر می رفتند، همه این کارها را می کردند، اما لا به لای کارهایشان ...

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم ورحمة الله و  
بركاته، السلام على الحسين و على بن الحسين و اولاد  
الحسين و اهل بيت الحسين و رحمة الله و بركاته

رفقای عزیز، من از شما خواهش می کنم، تمنا دارم یک

قدری روی این عناد فکر کنید. عناد چیز خطری است. من درباره عناد راجع به ولایت اعلام خطر می‌کنم. والله، اگر شما مواظب این عناد نباشید، خدشه به ولایت می‌خورد. رفقای عزیز، قربانتان بروم، فدایتان بشوم، یک خدشه‌هایی است که به ولایت می‌خورد، این جبران‌پذیر است، یک خدشه‌هایی است جبران‌پذیر نیست. اگر شما یا بنده زنا کردم، ولایتم قطع می‌شود؛ اما توبه می‌کنم وصل می‌شود. یک وقت می‌بینی که عناد جوری است که نمی‌شود دیگر توبه کرد؛ اگر عناد را از خودتان دور نکنید. عناد به غیر گناه است، عناد به غیر معصیت است. شما ببین قوم‌هایی را که خدای تبارک و تعالی [عذاب کرد یا]، شهرهایی که زیر و رو شد،

چه می گوید؟ می گوید که من اینها را به عذاب مبتلا کردم؛ اما آنها جزء طاغوت نیستند. این دو نفر عناد داشتند که جزء طاغوتند. چرا ما متوجه نیستیم؟ خدا رحمت کند حاج شیخ عباس تهرانی را، می گفت: هر به یک هفته، لااقل هر به یک ماه، یک خرده بنشینید فکر کنید. از دنیا فارغ شوی، فکر کنی. چرا میگویند زن آبستن فارغ شد؟ بابا، ما به دنیا آبستیم، بیا فارغ شو. بنشین، فکر بکن. یک فکری برای ولایت بکن. ببین، عناد اینها را به کجا رساند؟ طاغوت شدند. این به غیر عذاب است. دوباره تکرار می کنم که رفقای عزیز یک قدری روی این فکر کنند. اگر قوم عاد یا قوم لوط یا قوم ثمود یا این قوم ها را خدا می گوید عذاب کردم، اما چرا

می گوید اینها، عمر و ابابکر، لعنت شدند؟ چرا؟ اینها عناد داشتند. گناه به غیر عناد است.

بین رفقای عزیز من جدایش می کنم که خوب حالی مان بشود. عناد به غیر گناه است. گناه جبران پذیر است، می توانی توبه کنی، عناد توبه ندارد. حالا من به شما می گویم، بین این دو نفر چقدر متوجه بودند. یقین داشتند که زهرا حبیبه خداست، یقین داشتند که پیغمبر می گوید ام ابیها است، یقین داشتند که [پیغمبر] می گفت زهرا عصاره خلقت است. چرا زهرا را کشتند؟ چرا زهرا را زدند؟ عناد داشتند. می خواستند به مقصد خودشان برسند. این دو نفر با خود پیغمبر هم عناد داشتند؛ یعنی با دین پیغمبر عناد داشتند. چرا؟ من الان

روایت و حدیث می‌گویم که آقایان از من قبول کنند، نگویند از خودش می‌گوید، توی شک نیفتید. روایت صحیح داریم، بعد از اینکه این جنایت هولناک را کردند، زهرای عزیز را زدند، دست زهرا را شکستند، صورت زهرای عزیز را نیلی کردند، پرو بال زهرا را در ظاهر شکستند، پرو بال علی را در ظاهر شکستند، به مقصد خودشان رسیدند، حالا علی گریه می‌کند. والله، روایت داریم زهرای عزیز، اشکهای علی را پاک می‌کند. چرا علی گریه می‌کند؟ والله، از خجالت زهرا گریه می‌کند. می‌فهمد زهرای عزیز به واسطه علی آمده محسنش سقط شده، به واسطه علی صورتش نیلی شده، به واسطه علی بازویش شکسته است. علی،

خجالت از زهرا می کشد گریه می کند؟ چرا ما نمی فهمیم؟ مگر آقا ابوالفضل پسر علی نیست؟ می گوید برادر، من را به خیمه نبر، یک عده ای از منبری هایی می گویند آقا ابوالفضل گفت من خجالت می کشم. نه، والله. سکینه گفته برو آب بیاور، رقیه گفته آب بیاور، حالا دستهایش جدا شده، سرش شکسته است. حالا ابوالفضل می گوید آن ها خجالت می کشند. چرا؟ می گوید آنها به من گفتند برو آب بیاور، من اینجور شدم؛ آن ها خجالت می کشند. برادر، من را به خیمه نبر.

حالا زهرا دارد اشکهای علی را پاک می کنند، می گوید: علی جان، پدرم رسول الله گفت؛ مظلومی را نوازش کنی ثواب دارد. آیا از تو مظلوم تر در عالم است؟ بابا جان،

عزیز جان من، من برایتان روایت نقل می‌کنم. زهرا بیرون بود، آمد توی خانه، دید امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) زانوهایش را توی بغل گرفته، گفت: علی جان، چه شد آن قدرت و زور و بازویت که در خیبر را گرفتی، هفت قلعه را، روی هم ریختی؟ چه شد آن چیزی که یک شمشیر به عمر بن عبدود زدی؟ تمام شجاعان عالم از کیاست تو، از شجاعت تو می‌ترسیدند. چه شده؟ بابا جان من، عزیز من، گول بعضی مهندسها را نخورید که دارند یک حرفهایی می‌زنند. اینها عناد داشتند، با اصل دین طرف بودند. ببین، علی چه می‌فرماید؟ مؤذن اذان گفت، مؤذن گفت: «اشهد أن لا اله الا الله، اشهد أن محمداً رسول الله» گفت: زهرا جان، می‌خواهی این اسم



باقی باشد؟ گفت بله، گفت: من و تو باید صبر کنیم، اینها می خواهند این اسم را بردارند. بفهمید عمر و ابابکر چیست؟ حالا تا یکی می گوید برادر، اینطور صلاح است، چه صلاحی است؟ رفقای عزیز گول نخورید. این دو نفر اصلاً می خواستند اسلام و دین و دیانت را از بین ببرند. چرا زیر بار ایمان نرفتند؟ چرا گفتند: «حسبنا کتاب الله»، کتاب خدا ما را بس است؟ چرا ایمان را قبول نکردند؟ ایمان، امر پیغمبر بود. ایمان علی است. چرا «الیوم اکملت لکم دینکم» را قبول نکردند؟ ببین، عناد اینها را به کجا رساند.

رفقای عزیز، فدایتان بشوم، بیایید اگر عناد دارید، [از وجود خود] بیرون کنید. عناد، بد چیزی است. عناد

جوری است که حرف حق را ما قبول نمی‌کنیم؛ یعنی روی عنادمان داریم کار می‌کنیم. یک چیزی در مقابل ولایت علم کردیم، یک چیزی در مقابل خدا علم کردیم، یک چیزی در مقابل قرآن علم کردیم، آن مقصد ماست، آن عناد است. این را نداشته باش. عناد در دل ما رشد می‌کند. عناد رهبرش شیطان است، ولایت رهبرش خداست. الان شیطان خیلی پیش رفته است، خیلی رهبری‌اش پیش رفته است، علی‌الخصوص در آخرالزمان. عناد یک چیزی است که ولایت را کامل نمی‌پذیرد. اول عناددار این دو نفر بودند. اگر پا می‌شوی نماز شب می‌کنی، اگر جایی بیتوته می‌کنی، یک وقتی زیارت می‌روی، از خدای تبارک و تعالی بخواهید خدا

عناد را از شما بگیرد، ولایت به شما بدهد. اگر عناد نباشد، پذیرفتن ولایت خیلی آسان است؛ یعنی ولایت آن جایی است که عناد نباشد. آنجایی که عناد است، آن یک مقصدی است، تو می خواهی به آن برسی. باز دوباره تکرار می کنم، تمام جنایتهایی که اینها کردند، می خواستند به مقصد خودشان برسند. مگر بنی عباس عناد نداشتند، اینها چه کار کردند؟ آقا امام حسین وقتی که شهید شد، اینها پا شدند، توی ده و دهکده افتادند، [گفتند:] بیایید حسین را کشتند، زینب را اسیر کردند، بیایید دفاع کنید. این بنده های خدا تمام از ده و دهکده ریختند، خلاصه کمک کردند بنی امیه را از بین بردند، بنی عباس سر کار آمد. جنایتی که بنی عباس کرد،

بنی‌امیه نکرده است. چرا؟ تمام ائمه ما را بنی‌عباس کشته است. بنی‌امیه فقط امام حسین را کشته، تمام اینها را بنی‌عباس کشت. عناد [داشتند]؛ زیر بار حق نیامدند. اگر هم یک کارهایی می‌کردند، اینها منافق‌بازی بود.

حالا پدر خبیثش هارون، موسی بن جعفر را شهید کرده، حالا مأمون می‌خواهد ماست‌مالی کند؛ یعنی من آن نیستم. این بدتر از آن است، حالا می‌خواهد بگوید من آن نیستم. حالا آقا امام رضا را خیلی با احترام آورده، می‌گوید من می‌خواهم خلافت را به شما بدهم. ببین، عجب حرفی می‌زند؟ رفقای عزیز، من می‌گویم که حکومت غضب است، ببین اینجا من یک اشاره‌ای

می‌کنم. حضرت به او گفت، اگر حکومت را خدا به تو داده، البته تو حق نداری خلافت به من بدهی. اگر خدا به تو داده، تو حق نداری به من بدهی. اگر به تو نداده، بگذار زمین. بین می‌گوید بگذار زمین. اگر زمین بود، آقا امام زمان نایب معلوم می‌کرد. گفت: حالا بیا ولیعهدی را معلوم کن. اگر هم نکنی تو را می‌کشم. حالا قبول کرد. اگر یک کاری می‌کنند، اینها روی عناد است. من یک روایت دیگر بگویم، که این مطلب برای شما جا بیفتد. روایت صحیح داریم، اگر کسی متقی نباشد خدا هیچ اعمالش را قبول نمی‌کند. بروید پرسید، قرآن هم راجع به متقی صحبت کرده است. شما بهتر از من می‌دانید متقی کیست؟ کسی که امیرالمؤمنین را به

«الیوم اکملت لکم دینکم» قبول دارد، نه بنی عباس، نه این عمرو و ابابکر، نه پیروانش اینها متقی نیستند. اگر دیدید اینها نماز می کنند، روزه می گیرند، جهاد می روند، تمام اینها به باد فناست؛ چون که اعمال را خدا از متقی قبول می کند. ببین، امام المتقین، امیرالمؤمنین چه می گوید؟ نمی گوید من امام همه ام، می گوید: امام المتقین، من امام متقی ها هستم. پس تمام اعمال اینها باطل است؛ چون که بنی عباس، عناد داشتند. از اول اینها پا شدند این هو، هو را درآوردند خلافت را بگیرند. این عناد است. چرا من می گویم آدم عناددار «لا اله الا الله» نگفته، محمد رسول الله نگفته، علی ولی الله نگفته؟ [چون] این که دارد می گوید عادتش است.

رفقای عزیز، بیایید اگر عناد توی ما است بیرون کنیم.  
عناد خیلی بد چیزی است.

عناد توی زنها بیشتر از توی مردهاست. می‌داند این برحق است [اما اعتنا نمی‌کند]. من اینجا یک اشاره‌ای بکنم. جوانان عزیز، قربانتان بروم، فدایتان بشوم، این خانمی که الان به شما می‌گوید سر به پدر مادرت نزن، این یک ظرف بنزین برداشته است، دارد به خودش می‌ریزد، متوجه نیست. چرا؟ اگر شما سر به پدر و مادرت نزنی، سر به خواهرت نزنی، اینها یک آه می‌کشند، آن آه دامن‌گیرت می‌شود. ببین، آه چیست؟ ببین، یک آه زهرای عزیز کشیده، ستونها از جا حرکت کرد، مدینه از جا حرکت کرده. نفرین نکرده، یک وقت پدر شما نفرین

به تو نمی کند، آه می کشد. این خواهر عزیزت اگر نیروی یک سر به او بزنی آه می کشد. چرا به تو می گوید اگر صله رحم نکنی، سی سال عمرت کم می شود؟ اگر بکنی سی سال عمرت زیاد می شود؟ چرا می گوید هفتاد سال بوی بهشت [از کسی که صله رحم نمی کند] می رود؟ من در یک صحبت هایم گفتم، بوی ولایت می آید. مگر آنجا آشپزخانه است که غذا درست کرده باشند. آنجا که چیزی نیست. آنجا مؤمن اراده می کند این مرغ پخته می شود، گوارایش می شود. اراده می کند درست می شود. به اراده مؤمن این پخته می شود. به اراده مومن این میوه جلو می آید؛ یعنی آنجا همه اش روح است، جسم که نیست. توجه بفرمایید! حالا این پدر و مادر یک آه



می کشد. قربانت بروم، جوان عزیز، یا خدای نکرده فقیر می شوی یا به یک دردی مبتلا می شوی.

والله، من یکی را سراغ دارم، این مادرش اشک می ریخت، گریه می کرد، می گفت: من قواره بچه ام را می خواهم ببینم. خب، می گفتند نرو. درست است؟ آقا، یک دفعه این جوان مریض شد و سل سینه گرفت و با ما هم یک خویشی داشت. من روانه اش کردم رفت مریض خانه شوروی. ایشان خلاصه بهتر شد. وقتی آمد من همه زن و بچه اش را بردم آنجا، آقای دکتر تشریف دارند. خلاصه، ضد سل به اینها زدند؛ اما چه شد؟ این خانم شوهرش را از پدر و مادر جدا کرد، حالا به این آقا گفتند دیگر پیش خانمت نمی توانی بروی. حالا چه

کند؟ عزیز من، فدایتان بشوم، مردان عزیز، خانمهای عزیز، بیایید حرف من را بشنوید. همین طور که [مادر شوهرش را فرزندش] جدا کرد، [شوهرش] از او جدا شد. سالهای سال از او جدا بود. حالا این خانم نمی دانم بعد از عروس گرفتن، داماد گرفتن، که نمی تواند شوهر برود. جدایش کرد، جدایت می کند.

حالا من یک چیز دیگر می خواهم بگویم. خانم عزیز که می گویی سر به مادرت نزن، سر به پدرت نزن، خانه خواهرت نرو. والله، من به بچه هایم گفتم. گفتم: بابا، من به شما بگویم من توی قبر هم حالی ام است، متوجه ای؟ سر به خواهرتان بزنید. این خواهر وقتی که داداشش می رود، این سرفراز پیش شوهرش می شود.

می گوید: داداشم آمد اینجا، سراغ شما را هم گرفت و احوال پرسی کرد و این دلش خوش می شود. دل آن که خوش شد، دل ولایت خوش می شود، دل آن که خوش شد، دل دوازده امام، چهارده معصوم خوش می شود. چرا این را متوجه نیستیم؟ حالا من می خواهم به این خانمها بگویم، من یک چیز کلی می گویم، من به دینم قسم، به ایمانم قسم، [به صورت] کلی حرف می زنم. یکی نگوید که به من می گوید. نه، اگر بگوید به من می گوید، به من تهمت زده است. این خانم عزیز مگر خودش یک وقت مادر شوهر نمی شود؟ همین طوری که تو نمی گذاری شوهرت برود، فردا پسرت را هم نمی گذارد بیاید بینی. یک چشمت خون می شود، یکی اش اشک.

چرا نمی گذاری برود سر به پدر و مادرش بزند؟ مگر من بی خودی حرف می زنم؟ امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید: هر کاری برگشتش به خودت است. تو همین طور که نمی گذاری آن برود، پس فردا، عروست نمی گذارد بیاید نگاه به تو بکند. این بچه ای که دو روز تو او را نبینی، درهم، برهم می شوی، نمی گذارد بیاید او را ببینی. آنوقت یک چشمت خون می شود، یک چشمت اشک. مواظب باش!

خانم عزیز، بیا عناد نداشته باش. [می گوید:] من رفتم آنجا، نمی دانم مادرت اعتنا نکرده است! ما وقتی می خواستیم داماد بگیریم، گفتیم: من دو تا حرف دارم، دو تا حرفم همان هست. یکی هر کسی آمد به تو حرف

زد، حرف ما نیست، من بخواهم بزنم خودم به تو می‌زنم. یکی وقتی می‌خواهی بیایی خانه ما، خانه ما یک خرده حال ندارد، تو داماد من نیستی، تو بچه منی، برو سر یخچال چیز بردار بیاور. توقع نداشته باش که زن من تا در حیاط بیاید پیش بند برای تو بزند. حالش را ندارد. این دو تا را توی گوشش کردم، ما هیچ اختلافی نداریم. اتفاقاً این دو تا حرف را شنید. حالا پدر جان من، عزیز جان من، خانم عزیز، تو که ادعا می‌کنی من پیرو زهرا هستم، چرا عناد داری؟ اگر تو به واسطه اینکه مادر شوهر احترامت کرد، خواهر شوهر احترامت کرد، تو به واسطه احترام آنها را می‌خواهی؟ بیا به واسطه خدا بخواه. والله، من به یکی خدمت کردم، یک خدمتی

کردم، از اقوام ما بود، این بنده زاده بزرگتر گفت که ایشان نمی دانم سرش نمی شود، خانمش نمی دانم قبول ندارد. گفتم: به دینم قسم، دلم می خواهد این زن یکی دو سه تا فحش به من بدهد، این دو تا فحش به من بدهد. گفت: چرا؟ گفتم: اگر یک خرده اش محض این بوده، آن هم برود کنار، همه اش محض خدا بشود. خانم عزیز، آقای عزیز، تو باید اینجور باشی. من حالا اینقدر بی غیرت هستم که بخواهم کسی فحش به من بدهد؟ نه، می خواهم این گل و گوشه اش، اگر یک خرده محض این بوده یا محض این بوده اصلاح شود.

بیا خانم عزیز، پدر عزیز، جوان عزیز حرف بشنو. چرا به تو می گوید که به قرآن نگاه کنی ثواب دارد؟ به مکه

نگاه کنی ثواب دارد؟ [البته] به آن مکه‌ای که نگاه به زایشگاه علی بکنی. به سنگ و کلوخ [نگاه کنی] که ثواب ندارد. این همه کوه برو نگاه به او کن. اگر می‌گویند به مکه نگاه کند، مبنایش این است به زایشگاه علی نگاه کنی. ما کجاییم؟ آنوقت می‌گویند به روی پدر و مادر هم نگاه کن ثواب دارد. به قرآن هم نگاه کن ثواب دارد. اینقدر پدر و مادر را خدا بالا برده؛ برده پیش مکه، پیش قرآن. اینقدر خدا پدر و مادر را برده بالا. بیا اطاعت کن. حالا نروید با خانم‌هایتان تند حرف بزنید. حالی‌شان بکن. خانم عزیز، تو می‌گویی نرو به مادرت سر بزن یا به پدرت سر بزن، یا به خواهرت سر بزن، یا به صله رحم سر بزن، من را بیچاره می‌کنی، تو بیچاره می‌شوی.

خانم عزیز، بیا زن زهیر بشو. چرا پیرو شیطانی؟ ببین، این زن چه کرده؟ خودش را فانی کرده. تو عناد داری این برود تا آنجا یک سر به پدر و مادرش بزند، ببین زن زهیر، اسیر شد. حالا امام حسین پی‌اش روانه کرده، البته زهیر پی امام حسین نمی‌آمد. ببینید اخبار دارد، روایت دارد، زهیر در کوفه یک کاری داشت، عثمانی بود. به هوایی که آقا امام حسین می‌آمد، این هم می‌آمد دزدها او را نزنند. وقتی به خیمه امام حسین می‌خورد، این هم خیمه آنطرف‌تر می‌زد، کاری نداشت که، عثمانی است. امام حسین با جاذبه ولایت دید این عناد ندارد؛ یعنی می‌خواهد بفهمد. من به قربان آن اشخاصی بروم که عناد ندارند. ولایت تحویل‌تان می‌گیرد، رستگار



می شوید. امام حسین دید زهیر عناد ندارد، پی اش روانه کرد. وقتی پی اش روانه کرد، یک دفعه تکان خورد. آن زن استقامت به او داد. گفت: زهیر چیست؟ پسر پیغمبر است که پی ات روانه کرده است. برو بین چه می گوید؟ آمد. بین، چقدر امام حسین صاف حرف می زند. بیایید به این صورت بشوید، عناد نداشته باشید، با مردم منافق بازی نکنید. گفت: زهیر، ما کشته می شویم. اگر تو سمت ما بیایی، من قول بهشت به تو می دهم که در بهشت جایت باشد. گفت: به دیده منت. فوراً زهیر حاضر شد. گفت: حسین جان، من بروم یک جوری زخم را راضی بکنم برود. من به قربان خاک کف پای یک هم چنین زنی، گفت: زهیر، من را هم ببر. اینطور شد،

حسین ضمانت بهشت را کرد، من را هم ببر، زهرا ضمانت بهشت من را بکند. حالا آمده امام حسین ضمانت کرد. بابا جان من، حالا زن زهیر که یک عمری در بیراهه بوده، عثمان را قبول داشته، حالا عناد ندارد. این زن و مرد به کجا رسیدند؟ خانم عزیز، بیا شوهرت را به اینجا برسان. چرا خودت را ناراحت می کنی، این را ناراحت می کنی؟ اگر تو شوهرت را ناراحت کردی، این شوهرت ولایت دارد، ولایت را ناراحت کردی. اگر راضی نباشد، هیچ عبادت تو قبول نیست.

## یا علی